

در مباحثات فرهنگی درازی که در دههٔ ۱۹۳۰ میان روشنفکران مارکسیست جریان یافت، یکی از مهمترین موضوعاتی که محل تأکید قرار گرفت مسألهٔ واقعگرایی یا رئالیسم در هنر بود. بزرگترین مدافع و مروج رئالیسم یا واقعگرایی سوسیالیستی، و لذا زبان‌آورترین منتقد جنبش مدرنیسم، گئورگ لوکاچ بود. برتولت برشت (۱۸۹۸-۱۹۵۶) در مقام پاسخگویی، به هواداری از هنر دورگه‌ای برخاست که با دیدگان انتقادی به واقعیات عصر خود بنگرد، ولی بر پایهٔ نوآوریهای فنی آوانگارد، نه بر اساس قالبهای سنتی منسوخ. بحث او البته در درجهٔ اول بر محور تئاتر دور می‌زد، اما با برخی تأملات نظری دربارهٔ کل مسأله نیز همراه بود. این مقاله در ۱۹۳۸ [در زمان هیتلر] برای درج در مجلهٔ *Das Wort* که دور از وطن در تبعید به‌چاپ می‌رسید نوشته شد، ولی به‌دلایلی که هنوز روشن نیست، هرگز در حیات برشت انتشار نیافت، تا اینکه در ۱۹۷۷ در مجموعه‌ای به‌نام زیبایی‌شناسی و سیاست^۱، ویراستهٔ تئودور آدورنو، در لندن صورت طبع یافت.

هرکس جوایای شعاری باشد که در مورد ادبیات معاصر آلمان صدق کند، باید به‌یاد بیاورد که هرچیزی که بنخواهد هنر نام بگیرد منحصرأدر خارج [از آلمان] به‌چاپ می‌رسد و امکان خواندن آن نیز فقط در خارج موجود است. بنابراین، صفت «مردمی» وقتی در مورد ادبیات به‌کار رود، معنای التزامی عجیبی پیدا می‌کند. نویسنده باید برای مردمی بنویسد که در میان آنان زندگی نمی‌کند. اما

* Bertolt Brecht, 'Popularity and Realism,' Charles Harrison and Paul Wood, eds., *Art in Theory: 1900-1990* (Oxford: Blackwell, 1992), pp. 489-493.

1. Theodor Adorno et al., *Aesthetics and Politics*, London, 1977.

چون نیک بنگریم، می بینیم فاصله بین نویسندگان و مردم آنقدرها هم که می پنداشتیم بزرگ نیست. امروز آنچنان که به نظر می رسد بزرگ نیست، و در گذشته به آن حد که می نمود بزرگ نبود. زیبایی شناسیهای رایج [در هر عصر] و قیمت کتاب و نیروی پلیس همواره تضمین کرده اند که فاصله ای معتدله میان نویسندگان و مردم وجود داشته باشد. با اینهمه، غلط است - یعنی واقع بینانه نیست - که افزایش این فاصله را صرفاً [معلول علت‌های] «خارجی» تلقی کنیم. بدون شک، برای نگارش به سبک مردمی، باید امروز کوششهای ویژه به خرج داد. اما، از سوی دیگر، [این کار] آسانتر نیز شده است: آسانتر و همچنین عاجلتر. مردم به وضوح بیشتری از قشرهای بالا فاصله گرفته اند، و سرکوبگران و استثمارکنندگانشان بیرون آمده اند و با ایشان وارد نبردی خونین با ابعاد پهناور شده اند. جانبداری آسانتر شده است. در میان «همگان» نبردی علنی در گرفته است.

مطالبه سبک نگارش و واقع‌گرایانه را دیگر نمی توان به آسانی گذشته نادیده گرفت و درخور اعتنا ندانست، زیرا اکنون اجتناب ناپذیر شده است. طبقات حاکمه بیش از گذشته دروغ می گویند - و دروغهای بزرگتر. بنابراین، راست گفتن به طور روزافزون و وظیفه‌ای عاجلتر می شود. رنج و محنت افزون شده و همراه با آن عده رنجبران فزونی گرفته است. با توجه به رنج عظیم توده‌ها، احساس می شود که دلمشغولی به مشکلات کوچک، یا به مشکلات گروه‌های کوچک، خنده‌آور و درخور تحقیر است.

در برابر این وحشیگری روزافزون، تنها یک متحد وجود دارد، یعنی مردم که اینهمه از آن در رنجند. تنها از ایشان می شود توقعی داشت. بنابراین، پیداست که باید به مردم روی آورد، و امروز بیش از هر زمان ضروری است که به زبان آنان سخن گفت. پس دو اصطلاح هنر مردمی و واقع‌گرایی متحدان طبیعی یکدیگرند. دریافت تصویری از ادبیات که به زندگی وفادار باشد، به سود مردم، یعنی توده‌های وسیع زحمتکش است؛ و تصویرهای وفادار به زندگی چون خادم مردم یعنی توده‌های وسیع زحمتکش اند، باید مطلقاً برای آنها قابل فهم و سودمند - و به عبارت دیگر، مردمی - باشند. با اینهمه، این تصورات باید یکسره پاک و منزه شوند پیش از ساختن تصدیقاتی که تصورات مزبور در آنها به کار روند و ادغام گردند. خطاست که تصور کنیم این تصورات کاملاً شفافند و هیچ سرگذشت و پیشینه‌ای ندارند و خدشه بر نداشته‌اند و ابهام و دوپهلویی گویی را در آنها راه نیست. (نباید بگوییم «همه می دانیم معنایشان چیست - دیگر مته به خشخاش نگذاریم.») خود مفهوم «مردم‌پسندی» چندان مردم‌پسند نیست. از واقع بینی به دور است که باور کنیم هست. یک سلسله اسم معنا وجود دارد که همه به «ت» یا «یت» ختم می شوند و همه را باید با قید احتیاط تلقی کرد. به «فایده» و «حاکمیت» و «قداست» بیندیشید؛ و می دانیم که مفهوم «ملیت» دارای معنای التزامی آیینی و پرطمطراق و مشکوکی است که جرأت نداریم نادیده بگیریم. به صرف اینکه به صفت «مردمی» چنین نیاز مبرمی داریم، نباید از آن معنای التزامی غفلت کنیم.

جایی که «مردم» به نحو خرافی، یا به عبارت بهتر، به نحو مشوق خرافات، تصویر شده اند دقیقاً در قالب شعر بوده است که ویژگیهای دگرگونی ناپذیری مانند سنتهای مقدس، قالبهای هنری، عادات و

رسوم، دیانت، دشمنان موروثی، قدرت چیرگی ناپذیر و امثال آن به مردم نسبت می‌دهد. نوعی وحدت استثنایی بین زجر دیده و زجر دهنده و استثمارگر و استثمار شده و فریبکار و فریب خورده نمایان می‌شود؛ و مسأله به هیچ وجه مسأله توده‌های مردم «خرده‌پای»ی زحمتکش در برابر زبردستان نیست.

اینگونه فریبکاریهای بی‌شمار که به وسیله این تصور از مردم صورت گرفته، تاریخ دراز و پیچیده‌ای دارد که همان تاریخ پیکارهای طبقاتی است. قصد ما فعلاً پرداختن به آن نیست - فقط می‌خواهیم واقعیت فریبکاری در نظر بماند هنگامی که می‌گوییم به هنر مردمی نیازمندیم و مرادمان هنر برای توده‌های وسیع است، هنر برای خلق کثیری که به دست عده‌ای اندک شمار سرکوب می‌شوند و ستم می‌بینند، هنر برای «خود مردم»، هنر برای توده تولیدکنندگانی که از دیرباز در سیاست کارپذیر و متفعل بوده‌اند و باید اکنون کننده کار و فعال شوند. به یاد بیاوریم که نهادهای نیرومند از دیرباز مردم را از شکوفندگی کامل باز داشته‌اند، و رسوم و قراردادهای دهانشان را محکم بسته‌اند. مفهوم «مردم» و «مردمی» در قالبی غیر تاریخی و ایستا و فاقد هرگونه کیفیت تکاملی ریخته شده است. ما با این مفهوم به این شکل سروکار نداریم - یا به تعبیر بهتر، باید با آن بجنگیم.

تصور ما از چیزهای مردم‌پسند به مردمی برمی‌گردد که نه تنها نقش تمام‌عیار در تکامل تاریخی بر عهده می‌گیرند، بلکه آن را قبضه می‌کنند و سرعت گامهای آن را مطیع اراده خویش می‌سازند و به آن جهت می‌دهند. منظور ما مردمی است که سازنده تاریخند و جهان و خویشان را دگرگون می‌کنند. مقصود ما مردمی رزمنده و، بنابراین، تصویری جسورانه از چیزهای مردمی است.

«مردمی» یعنی: قابل فهم برای توده‌های وسیع مردم و بهره‌گیرنده از زبان و بیان ایشان و افزایش به‌غزای آن/ برخوردار از نظرگاه آنان و مؤید و مصحح آن/ نماینده پیشروترین بخش مردم و، بنابراین، قادر به رهبری و لذا قابل فهم همچنین برای دیگر بخشهای خلق/ مرتبط با سنتها و توسعه‌دهنده آن/ انتقال‌دهنده دستاوردهای بخش فعلاً حاکم بر ملت به آن قسمت از مردم که در تلاش رسیدن به جایگاه رهبری است.

اکنون بیاییم بر سر مفهوم «واقعگرایی». این مفهوم نیز باید پیش از کاربرد، پاک و منزّه شود، زیرا مفهومی قدیمی است که بسیاری از مردمان برای رسیدن به بسیاری هدفها استفاده‌های بسیار از آن کرده‌اند. این کار ضروری است زیرا مردم فقط با اقدام به‌مصادره قادرند صاحب میراث فرهنگی خویش شوند. آثار ادبی و قالبهای ادبی بیان را نمی‌توان مانند کارخانه‌ها و علامتهای تجاری تصاحب کرد. حتی سبک واقعگرایانه نگارش که شواهد بسیار مختلف فراوان از آن در ادبیات در دست است، نشان از آن دارد که کدام طبقه به چه شیوه و چه وقت تا کوچکترین جزئیات از آن بهره گرفته است. وقتی می‌بینیم مردم پیش چشم ما به مبارزه و دگرگون ساختن واقعیت مشغولند، نباید به قواعد «مجزب» روایتگری و سرمشقه‌های ادبی دیرینه و قوانین ابدی زیبایی‌شناسی بچسبیم. نباید واقعگرایی را از کارهای موجود استنباط کنیم. ما از هر وسیله‌ای - قدیم و جدید، مجرب و نامجرب، مستنبط از هنر و مستنبط از منابع دیگر - بهره خواهیم جست تا واقعیت را به طرزى که

انسانها بتوانند بر آن مسلط شوند به ایشان عرضه کنیم. ما دقت خواهیم کرد تا از تشریح یک شکل خاص تاریخی رمان بتنهایی و متعلق فقط به یک عصر خاص - مثلاً رمان بالزاک یا تالستوی - به عنوان رمان واقعگرایانه خودداری کنیم تا مبادا از این راه ملاکهای صوری و ادبی محض برای واقعگرایی بسازیم. سخن ما از شیوه نگارش واقعگرایانه منحصر به اوقاتی نخواهد بود که فی‌المثل بتوانیم همه چیز را ببوییم و بچشیم و لمس کنیم، یا تنها هنگامی که «فضایی وجود داشته باشد و طرح داستان به گونه‌ای تدبیر شده باشد که به تحلیل روانشناختی شخصیتها بینجامد. مفهوم ما از واقعگرایی باید گسترده و سیاسی و حاکم بر هر عرف و قراردادی باشد.

واقعگرایی یعنی: کشف شبکه‌های علت و معلول در جامعه/ پرده برداشتن از اینکه نظریات غالب و رایج در جامعه همانا نظریات مصادر قدرت است/ نگارش از دریچه چشم طبقه‌ای که جامعترین چاره‌ها را برای مشکلات عاجل گریبانگیر جامعه انسانی می‌اندیشد/ تأکید بر عنصر تکامل و بالندگی/ امکان‌پذیر کردن امر ملموس و واقعی و ممکن ساختن تجرید و انتزاع از آن.

اینها قواعدی وسیع و باز هم گسترش‌پذیر است. ما می‌خواهیم به هنرمند اجازه دهیم در پیروی از آنها، نیروی تخیل و ابتکار و ابداع و لطافت طبع خویش را به کار گیرد. مقید به مدل‌های ادبی حاری جزئیات بیش از حد نیستیم، و هنرمند را به شیوه‌های خشک و نرمی ناپذیر روایتگری مقید نمی‌کنیم. ما ثابت خواهیم کرد که شیوه نگارش معروف به حسی - که در آن می‌توان همه چیز را بویید و چشید و بساوید - خودبخود مساوی با شیوه نگارش واقعگرایانه نیست. نشان خواهیم داد که هستند کارهایی که به شیوه حسی نوشته شده‌اند و واقعگرایانه نیستند، و کارهای واقعگرایانه‌ای که به شیوه حسی نوشته نشده‌اند. بدقت این مسأله را بررسی خواهیم کرد که آیا هنگامی که هدف نهایی ما آشکار ساختن حیات روحی شخصیتهاست، برآستی می‌توانیم طرح داستان را به بهترین وجه پرورش دهیم؟ شاید خوانندگان ما ببینند که اگر فریب تدبیرهای گوناگون هنری را بخورند و گمراه شوند، کلید معنای رویدادها به دستشان نخواهد افتاد و فقط خلدجانهای روحی قهرمانان را تجربه خواهند کرد. اگر فرمهایی را که بالزاک و تالستوی به کار گرفته‌اند بدون آزمایش کامل برگزینیم، ممکن است خوانندگان - یعنی مردم - را همان قدر خسته کنیم که خود این نویسندگان غالباً می‌کنند. واقعگرایی فقط مسأله فرم نیست. اگر بنا بود سبک این واقعگرایان را تقلید کنیم، دیگر واقعگرا نبودیم.

زمان پیش می‌رود، و اگر نمی‌رفت، آنان که بر سر میزهای زرین نشسته‌اند آینده بدی داشتند. روشها به ته می‌رسند، و محرکها دیگر کارگر نمی‌افتند. مسائل جدید روشهای نو می‌طلبند. واقعیت تغییر می‌کند، و شیوه‌های نمایش نیز برای نمایاندن آن باید تغییر کنند. هیچ چیزی از هیچ بر نمی‌خیزد؛ نواز کهنه پدید می‌آید، و به همین جهت نو است.

ستمگران در همه روزگاران به یک شیوه کار نمی‌کنند. نمی‌توان آنان را در همه عصرها به یک طریق تعریف کرد. وسایل بسیار در اختیار دارند تا نگذارند مشتشان باز شود. نام جاده‌های نظامی خود را بزرگراه می‌گذارند؛ تانکهایشان را رنگ سبز می‌زنند تا مانند جنگلها به نظر برسند.

کارگزارانشان تا وله‌های دستانشان را نشان می‌دهند تا خود را کارگر وانمود کنند. نه، تبدیل صیاد به صید نیازمند ابداع و ابتکار است. آنچه دیروز مردم پسند بود، دیگر امروز نیست، زیرا امروز مردم آن نیستند که دیروز بودند.

هرکس قربانی پیشداوری‌های فرمالیستی نباشد، می‌داند که حقیقت به بسیاری راه‌ها پنهان‌کردنی است و باید به بسیاری راه‌ها بیان شود. [...]

من بر اساس تجربه حرف می‌زنم وقتی می‌گویم نباید از تولید چیزهای جسورانه و شگفت‌انگیز و غیر عادی برای پرولتاریا ترسید تا زمانی که آن چیزها با وضع واقعی پرولتاریا سروکار داشته باشد. همواره فرهیختگان و هنرشناسانی خواهند بود که فریاد بزنند: «مردم عادی از فهم این عاجزند.» اما مردم بی‌صبرانه چنین کسان را پس خواهند زد و با هنرمند مستقیماً به تفاهم خواهند رسید. چیزهای پربار و پرطمطراقی هست که برای جرگه‌های خواص ساخته می‌شود و غرض این است که جرگه‌های جدید ایجاد کند. دوهزارمین کلاه از همان کهنه‌نمد، و ادویه زدن به گوشت گندیده؛ پرولتاریا ناباورانه ولی بردبارانه سر تکان می‌دهد و چنین چیزها را رد می‌کند (و با خود می‌گوید «ببین باید در چه وضعی باشنده») اما آنچه دست رد خورد گوشت گندیده بود، نه فلفل؛ کهنه‌نمد بود، نه دوهزارمین کلاه. هنگامی که پرولتاریا خود می‌نوشت و خود به‌صحنه تئاتر می‌آورد، اصالت و ابداعش شگفت‌انگیز بود. هنر معروف به هنر تهیج و تبلیغ^۲ که مردم - البته نه همیشه بهترین مردم - در آن با تکبر به‌دیده تحقیر می‌نگریستند، معدن روش‌های جدید هنری و شیوه‌های تازه بیان بود. از همین جا پدید آمد آنهمه عناصر عالی محصول قرن‌ها هنر واقعاً مردم‌پسندی که در راه هدف‌های جدید اجتماعی، بی‌پروا تغییر داده شده بود، مانند جمع‌شدگیها و فشرده‌گیها خیره‌کننده و ساده‌سازهای زیبایی که غالباً در آنها ظرافت‌های شگرف و دیدگان دقیق و بی‌پاک در پی یافتن پیچیدگیها مشاهده می‌شد. بسیاری از اینها ممکن بود حالت بدوی داشته باشد، ولی نه به‌مفهوم می که چشم‌انداز روحی هنر بورژوازی، با آنهمه ظرافت ظاهری، بدوی است. خطاست که به‌علت چند کار ناموفق، اصل فلان سبک نمایش یا تصویرگری را مردود بشماریم - سبکی که پیروان آن غالباً با موفقیت می‌کوشند به‌کنه ازکان و مبادی برسند و تجرید یا انتزاع را امکان‌پذیر سازند. [...]

بنابراین، ملاک‌های هنر مردم‌پسند و واقعگرایی باید هم با سعه صدر و هم بدقت برگزیده شوند؛ و برخلاف آنچه اغلب روی می‌دهد، نباید برای به‌دست آوردن آنها صرفاً به‌آثار موجود واقعگرایانه و مردم‌پسند رجوع کنیم، زیرا اگر چنین کنیم، به ملاک‌های فرمالیستی و فقط به‌فرم هنر مردم‌پسند و واقعگرایی خواهیم رسید.

برای تعیین اینکه آیا کاری واقعگرایانه است یا نه، نمی‌توان صرفاً تحقیق کرد که آیا مانند آثاری است که اکنون می‌گویند - یا در گذشته می‌گفتند - واقعگرایانه است. در هر مورد، باید مقایسه کرد بین تصویر زندگی در کار مورد نظر و خود زندگی تصویر شده در آن، نه تصویری که در آن آمده با

تصویری دیگر. وقتی پای مردم‌پسندی در میان است، اسلوبی فوق‌العاده فرمالیستی وجود دارد که باید از آن حذر کرد. قابل فهم بودن اثر ادبی صرفاً با این تضمین نمی‌شود که آیا عیناً مانند آثاری نوشته شده که در عصر خود قابل فهم بوده‌اند. آثار اخیر نیز همیشه مانند آثار پیش از خود نوشته نمی‌شدند. برای قابل فهم کردن آنها، گامهای دیگری می‌بایست برداشته شود. به همین وجه، ما نیز باید کاری کنیم که آثار جدید امروز قابل فهم باشند. موضوع تنها به مردم‌پسند بودن ختم نمی‌شود؛ چیزی به نام مردم‌پسند شدن نیز وجود دارد.

اگر بخواهیم ادبیاتی زنده و رزمنده و براستی مردم‌پسند داشته باشیم که کاملاً به واقعیت متعهد باشد و کاملاً آن را دریابد، باید همگام با تحولات شتابنده واقعیت پیش برویم. توده‌های عظیم زحمتکشان به حرکت درآمده‌اند. سخت‌کوشی و سنگدلی دشمنانشان دلیل آن است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی